هو العلیم

دوران امر بین نسخ و تخصیص

دیدگاه مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عام و خاص ـ جلسه نودوهشتم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

براساس مسائلی که در جلسهٔ گذشته عرض شد ملاک ما در تعارض یا به عبارت دیگر در ترجیح اخبار و تقیید و تخصیص آیات به‌واسطهٔ اخبار، وثاقت خبر است؛ سواءٌ اینکه خبر واحد باشد یا خبر متواتر باشد. بناءً‌علی‌هذا حجّیت خبر متواتر درقبال خبر واحد همان‌طوری که در السنه و افواه معروف و مشهور است ثابت می‌شود، این بحث تمام شد.

مسئله‌ای که به‌دنبال این بحث پیش می‌آید مسئلهٔ نسخ و تخصیص و دوران امر بین نسخ و تخصیص است.

تلمیذ: نظر علاّمه طباطبائی را در این زمینه نتوانستیم پیدا کنیم.

استاد: در نسخ چطور؟!

تلمیذ: ...

استاد: بحث تخصیص نه، در نسخ و تخصیص ایشان بحثی دارند در اینکه در مورد آیات آنچه که مربوط به اعتقادیات و اینها است، خبر واحد در آنجا نمی‌تواند مخصِّص واقع شود. صرف‌نظر از اینکه ایشان این مطلب را در آنجا آورده‌اند خود من این مسئله را شفاهتاً از مرحوم علاّمه ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ شنیدم و خیلی هم مفصّل راجع به این قضیه صحبت می‌کردند و تأکید می‌کردند. همان‌طور که عرض کردیم مطلب کلی ایشان درست است؛ اما در جزئی، بین تواتر و خبر واحد فرق انداخته‌اند که فقط در آنجا مورد بحث است.

بحث دربارهٔ نسخ و تخصیص و دوران امر بین نسخ و تخصیص است. در وهلهٔ اوّل بدانیم نسخ به چه گفته می‌شود و تخصیص در کجا است و اگر در جایی امر دایر بین نسخ و تخصیص بود تقدّم با کدام است.

صور اربعهٔ دلیلین متنافیین

بحث در مورد ناسخ , منسوخ، تخصیص، مخصِّص و عام را می‌توانیم به چهار قسم تقسیم کنیم:

مورد اوّل: این است که دو خبری که منافی هستند در یک زمان آمده‌اند یا به عبارت دیگر دو دلیل در زمان واحد آمده‌اند و زمان نزول و صدور آنها مقترن است. فرض کنید دو آیه با همدیگر منافات دارند که البته تنافی ظاهری است نه تنافی بالکلیه و این تنافی باهم اقتراناً بوده است، فرض کنید که آیه‌ای عام است و مخصِّصش در همان زمان خودش می‌آید یا اینکه هردو آیه، با وحی واحد می‌آیند؛ نه یکی زودتر و یکی دیرتر. در مورد روایات هم می‌توانیم بگوییم که دو روایت هستند که یک روایت عام را بیان می‌کند و امام علیه‌السّلام فی‌المجلس خاصش را بیان می‌کند که در اینجا دلیلین با هم اقتران دارند، قطعاً این مورد، موردِ تخصیص است و شکی در این مسئله نیست.

مورد دوم: این است که اوّل عام می‌آید و بعد از وقت حضور عام، خاص می‌آید. پس خاص بعد از وقت عمل به عام آمده است.

مورد سوم: این است که اوّل خاص می‌آید و بعد عام می‌آید؛ ولی هنوز زمان عمل به خاص نیامده است.

مورد چهارم: این است که اوّل خاص آمده است بعداً عام و زمان عمل به خاص هم آمده است؛ یعنی وقت عمل به خاص آمده است و مکلف خاص را انجام داده است حالا عام در اینجا می‌آید.

این صور اربعه‌ای است که ما می‌توانیم در اینجا ترسیم کنیم که یکی عام، بعد خاص و قبل از وقتِ عام و عام، بعد خاص بعد از عمل وقت به عام و بالعکس اول خاص و بعد عام باشد.

تعریف نسخ

در نتیجه ما اوّل باید ببینیم تعریفی که اصطلاحاً برای نسخ و تخصیص بیان کرده‌اند چیست؟ نسخ اصطلاحاً عبارت است از بیان و اظهار عمل حکم واقعی از لسانِ دلیل در مقامِ اثبات. در واقع شارع حکمی را بیان کرده و این حکم در مقام ثبوت روی موضوعی رفته است و ظاهر اطلاق یا ظاهر عمومات ـ چه آن حکم عام باشد یا اطلاق داشته باشد ـ ظهور اطلاقی و ظهور عام حکایت از ابدیت این حکم برای موضوع در ظرف تحقق موضوع می‌کند که إلی قیام القیامة این حکم ابدیت دارد. فرض کنید هرجا زوال شمس بود وجوب صلاة ظهر هم بار می‌شود و هرجا خمری بود حرمت هم در آنجا بار می‌شود. این اطلاق دلیل و عموم دلیل حکایت از ابدیت حکم در ترتّبش بر موضوع می‌کند.

ولی کاری که ناسخ در مقام اثبات انجام می‌دهد این است که می‌آید أمد این حکم را بیان می‌کند یعنی حکمی که بر این موضوع مترتّب است از نقطه‌نظر زمان چه أمدی دارد، وقتش چه زمانی است. بله، به ظاهرِ امر، خطاب برای وجوب صلاة متوجهاً إلی القدس آمده است، شارع هم أمدی تعیین نکرده است حالا می‌داند یا نمی‌داند آن مسئلهٔ دیگر است. اطلاق و عمومات این حکم دلالت بر ابدیت می‌کند، تا اینکه این حکم در مدینه و در مسجد ذوقبلتین تغییر پیدا می‌کند، ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾[1] می‌آید در مقام اثبات أمد حکمِ اتجاه به قدس را اظهار و بیان می‌کند که این حکمی که مترتّب شده است أمدش تا اینجا است. این یک تعبیر بود.

تعبیر دیگری که می‌توانیم در این زمینه بیاوریم این است که به عبارت دیگر نسخ عبارت از تخصیص در أزمان است؛ چون حکمی که برای وجوب اتجاه به قدس است از نقطه‌نظر زمان إلی قیام القیامة است و ابدیت در اینجا لحاظ شده است. آن‌وقت ما تخصیص می‌زنیم و زمان را تا زمان نزول آیهٔ ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ می‌کشانیم و بعد بقیهٔ أزمان را از تحت این حکم برمی‌داریم. این نسخ می‌شود.

تعریف تخصیص

حالا تخصیص چیست؟ تخصیص عبارت از بیان و اظهار توسعه و تضییق حکم بالنسبه به مورد خاص بعد از اطلاق یا بعد از دلالت عام بر مورد خاص است؛ من‌باب‌مثال مولا گفته است: «أکرم العلماء»، این «أکرم العلماء» شامل همهٔ علماء حتی زید می‌شود و با «و لا تکرم زیداً» و یا «و لا تکرم الفساق مِن العلماء»، ما در مقام اثبات، آن ثبوتی که حکایت از کلّیت و توسعهٔ میزان دلیلیت «أکرم العلماء» می‌کرد را بالنسبه به مورد خاص تضییق می‌کنیم.

به عبارت دیگر تخصیص عبارت است از تخصیص در افراد و نسخ عبارت است از تخصیص در أزمان. این همان بیان معروفی است که در السنهٔ اهل علم متداول است. این یک مطلب بود.

تفاوت نسخ و تخصیص نسبت به وقت عمل به دلیل

مطلب دوم اینکه آنچه معروف است این است که نسخ قبل از وقت عمل به آن دلیل، معنا ندارد، نسخ همیشه پس از وقت عمل به دلیل است. مثلاً پس از اتجاه به قدس آیهٔ ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ می‌آید یا فرض کنید که پس از ﴿ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً﴾[2] و ﴿بَعۡدِ﴾[3] می‌آید، چون بالأخره در آن

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۴۴.

[2] سوره نور (۲۴) آیه ۳.

[3] سوره نور (۲۴) آیه ۵:

مدت الحمدلله نعمت فراوان است، همیشه هست و مسلمین آنهایی که [مؤمن] هستند دست نگه می‌دارند و بعد که تجویزش می‌آید در این‌صورت دیگر این نسخ می‌شود البته اینکه نسخ می‌گوییم، فعلاً مُماشاتاً للقوم بیان می‌کنیم. پس نسخ همیشه بعد از وقت عمل به دلیل است و تخصیص قبل از وقت عمل به دلیل است والاّ لغویت لازم می‌آید و مراد مولا حاصل نمی‌شود. اگر منظور مولا عدم اکرام زید بود باید قبل از حلول و وقتِ اکرام دلیل خاص را بیاورد نه بعد از اینکه دلیل «أکرم العلماء» آمد.

دیدگاه مرحوم نائینی

مرحوم نائینی براساس دَیدَن و مبنای خودشان که قضایا را قضایای حقیقیه و خارجیه و مطلقه و امثال‌ذلک می‌گیرند، گفته‌اند که مانحن‌فیه هم در اینجا به اقسامی تقسیم می‌شود؛ یا دلیل ما به‌عنوان قضیهٔ خارجیه است؛ یعنی آن حکم اوّل که به عبارت دیگر منسوخ باشد، به‌عنوان قضیهٔ خارجیه حکمی را بیان کرده یا به‌عنوان قضیهٔ حقیقیه بیان کرده است، اگر به‌عنوان قضیهٔ حقیقیه بیان کرده باشد دو قسم است: یا به‌عنوان قضیهٔ حقیقیهٔ مطلقه است یا به‌عنوان قضیهٔ حقیقهٔ موقته است. اگر دلیل منسوخ به‌عنوان قضیهٔ خارجیه است مثل «إضرب زیداً» یا «أکرم العلماء»؛ همین علماء خارجی، همین علمایی که الآن در خارج هستند، منظور این نیست که «أکرم العلماء» به‌واسطهٔ افتراض موضوع و تحقق موضوع باشد فی أیّ وقتٍ کان، بلکه حکم روی همین علمای خارجی رفته است که الآن در خارج هستند. البته ما قضایای خارجیه را بر مبنای مرحوم نائینی می‌گیریم؛ ولی همان‌طوری‌که عرض کردیم قضیهٔ حقیقیه آن قضیه‌ای است که حکم روی آن موضوع، به‌عنوان موضوعیت خودش برود، یعنی به فرض تحقق آن کاری ندارد؛ بلکه حکم روی خود آن موضوع برود سواءٌ اینکه اصلاً به‌طورکلی آن موضوع باشد یا نباشد؛ یعنی فرض بر این است که این موضوع این حکم را اقتضا می‌کند. اما در قضیهٔ خارجیه ما حکم را روی افراد خارجی می‌بریم سواءٌ اینکه این افراد خارجی باشند یا نباشند. فرض کنید که یک وقت راجع به مثلث صحبت می‌کنیم که سه ضلع دارد. حالا مثلثی در خارج وجود داشته باشد یا نداشته باشد، اصلاً تا ابدالآباد هم چنین موضوعی در خارج وجود پیدا نکند [اشکال ندارد] ما می‌خواهیم بگوییم که این موضوع دارای چنین حکمی است مثلاً ماء دارای سیلان است، سیلان برای ماء ذاتی است؛ ولو اینکه إلی قیام القیامة مائی در خارج نباشد، نباشد. در قضایای حقیقیه حکم روی افتراض موضوع رفته است نه روی وجود خارجیِ آن، اما حکم در قضایای خارجیه روی افراد خارجی رفته است ولو اینکه الآن نیستند، ممکن است بعداً باشند مثلاً چنین موضوعی سال دیگر پیدا شود. اما بنا بر اصطلاح مرحوم نائینی قضیهٔ خارجی به آن افراد بالفعل می‌گویند که همین الآن با چشممان ببینیم؛ یعنی همین‌که شارع الآن این حکم را بیان می‌کند با چشمش هم افراد را می‌بیند یعنی افراد قضیهٔ خارجیه مشخص‌اند، ایشان این‌طور می‌گویند.

عدم امکان نسخ در قضایای خارجیه

حالا در این قسم، «أکرم العلماء» به‌عنوان قضیهٔ خارجیه به همین افراد خارجی که الآن وجود دارند اطلاق می‌شود. آنهایی که بعداً بیایند شامل «أکرم العلماء» نخواهند بود چون در اینجا تعلّق تعلیقِ حکم به وصف به فرد ذهنی نیست؛ بلکه به فرد خارجی است. پس در اینجا و همین‌طور در قضایای حقیقیهٔ موقته مانند ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾[1] و همین‌طور ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾.

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸. *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳:

«بر پای بدار نماز را از وقت زوال خورشید (ظهر) تا وقتی که سیاهی شب جهان را فرا گیرد (نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء).»

﴿عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ﴾[1] که موقت به رؤیت هلال در اوّل شهر و منتهی به رؤیت هلال در انتهای شهر است، در این قضایای حقیقیهٔ موقته، قائل شده‌اند به اینکه در اینجا نسخ اصلاً معنا ندارد؛ معنا ندارد که شارع در اینجا حکم و دلیل آن عام و اطلاق را اوّل بیان کند و بعد نسخ کند، چرا؟ به‌خاطر اینکه لغویت در کلام حکیم لازم می‌آید. وقتی که شارع و حکیم، حکم را روی افراد خارج برده است و شارع حکیم می‌داند بر اینکه... . بله! یک وقت مولا، مولای عرفی و عام است و بنا بر دواعی و مصالحی ممکن است این‌طور برایش پیدا شود؛ اوّل حکمی را روی افرادی ببرد بعداً برایش تبدّل رأی پیدا شود، این اشکال ندارد. خیلی‌ها این‌طور هستند؛ این‌همه قوانینی که وضع می‌کنند و بعد خراب‌کاری می‌کنند و دائماً رد می‌کنند و مدام داد و بی‌داد می‌کنند که اینجایش خراب بود، آنجایش خراب بود! فرق بین معصوم و افراد عادی همین است، ما افراد عادی، داریم خودمان را قلابی به معصوم می‌چسبانیم! درست است؟! بله! این قلابی است اما امام علیه‌السّلام معصوم است، قلابی‌اش را که نمی‌شود [درست کرد!] اینها فوراً می‌گویند که این کار را بکنید بعد یک‌دفعه چیزی در ذهن و درونشان پیدا می‌شود که می‌گویند: نه، نه! دست نزنید! اینکه می‌گوید: «نه، نه دست نزنید»، قبل از وقت عمل است.

ولی این در مورد آیات و روایات [مستحیل است]؛ در مورد خداوند متعال و مولای حکیم و مولایی که اشراف بر غیب دارد مستحیل است و در مورد امام معصوم علیه‌السّلام که بر خارج اشراف دارد مستحیل است، حوادث خارجی در نفس امام حضور عینی دارند، نه حضور ذهنی و علم امام علیه‌السّلام بر حوادث به‌نحو حضور عینی و علم حضوری است، در اینجا امام علیه‌السّلام بگوید: أکرم علمایی که الآن در خارج در مرأیٰ و منظر تو هستند و بعد از یک ساعت بگوید: نه، نه! پشیمان شدم! علماء را اکرام نکن! این لغویت است. بیان این حکم در اینجا چه فایده‌ای دارد؟! یک وقت حکم مثل حکم اختبار و جریان اوامر و نواهی است که برای حضرت ابراهیم و امثال او است، آن حکمِ واقع نیست؛ بلکه حکمِ ظاهر است. اگر حکم واقعاً به ذبح تعلق گرفته است یا واقعاً به یک موضوع تعلق گرفته است، مگر مولا نمی‌داند که این [حکم] الآن در خارج انجام نمی‌شود؟! اصلاً در خارج موضوع ندارد، اصلاً عالِمی در خارج وجود ندارد مثل اینکه امام علیه‌السّلام به شما که اینجا تنها نشسته‌اید بگوید: تمام علمایی که الآن در این اطاق هستند را اکرام کنید! می‌گویید: آقا مگر چشم ندارید؟! علما کجا هستند، فقط فرش، دیوار، تخته و چندتا چراغ است! کدام علماء را اکرام کنم؟! اصلاً عالمی نیست تا اینکه شما اکرام کنید. یک وقت منظور چیز دیگری غیر از صِرف تعلق حکم به موضوع است، مثل اختبار و امتحان یا می‌خواهد میزان ایمان و تسلیم و رضای او سنجیده شود و مصالح دیگر، ما در آن بحث نداریم مثل قضیهٔ اختبار حضرت ابراهیم است؛ ولی یک وقت بیان حکم و اطلاق آن صرفاً اقتضای تعلّق حکم بر موضوع را می‌کند و لا شیء دیگر، بنا بر فرمایش مرحوم نائینی در اینجا اگر افراد خارجی تحقق نداشته باشند، آیا از یک مولای حکیم لغو نیست که بیاید این [حکم] را به این افراد خارجی متعلق کند و مثلاً بگوید که واجب است شما امروز ظهر همهٔ طلبه‌ها را در قم اکرام کنید؟! آقا اصلاً طلبه‌ای در قم نیست، همه به تبلیغ رفته‌اند! آقا خواب می‌بینید؟! الآن ماه رمضان است! چطور وقت ظهر اکرام کنم، همه روزه گرفته‌اند؟! این یک قسم از قضایا بود.

قسم دوم قضایای حقیقیهٔ موقته هستند مثل ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾ اقامهٔ صلاة برای دلوک شمس قضیهٔ حقیقیه است ولی حقیقیهٔ موقته است.

تلمیذ: ... نسخ منع ندارد آیا قبل از عمل به نسخ است یا بعد از عمل به نسخ؟!

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۴۱:
«ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنان که امم گذشته را فرض شده بود.»

استاد: صحبت در این است که اصلاً موضوع ندارد. قبل از عمل به این حکم [اصلاً موضوع ندارد] من می‌خواهم این را خدمت شما عرض کنم همان‌طور که اگر حکم مولا در قضایای خارجیه ـ نه قضایای حقیقیه ـ به موضوعی که اصلاً در خارج وجود ندارد تعلق بگیرد لغو خواهد بود [در قضایای حقیقیهٔ موقته هم این‌طور است] فرض کنید در قضایای خارجیه مولا بگوید که شما تمام افرادی که در این اطاق هستند را اکرام کنید، می‌گویید: من غیر از شما شخص دیگری را نمی‌بینم! چون عنایت به قضایای خارجیه است و در قضایای خارجیه حکم روی افراد خارجی رفته است و مولا که مولای حکیم است و می‌داند این حکمی را که الآن بیان می‌کند، نیم ساعت بعد نسخ می‌کند، چرا از اوّل بگوید؟! بله! یک وقت مولا نمی‌داند مثل موالی عرفی که نمی‌دانند و تبدّل رأی برایشان پیدا می‌شود، مصلحت تبدیل به مفسده می‌شود، من‌باب‌مثال خبری به گوش آنها می‌رسد و می‌گویند: دست نگه‌دارید و این کار را انجام ندهید. مجلس قانونی تصویب می‌کند قبل از وقت عمل یک‌دفعه کشف الخلاف می‌شود و می‌گوید که آقا دست نگه‌دارید! قانون را پس می‌گیریم، تبصره می‌زنیم! هزارتا کار دیگر انجام می‌دهد، اینها موارد عرفی است که افراد عادی از آن استفاده می‌کنند. ولی مولای حکیم تحت عنوان حکیم این کار را نمی‌کند. آیا امکان دارد که ما این جهل را به امام علیه‌السّلام یا شارع نسبت دهیم؟ نمی‌شود؛ الاّ اینکه همان‌طور که عرض کردیم در اینجا مصلحت دیگری باشد؛ اختبار، امتحان و فهمیدنِ تسلیم این شخص باشد یا چیزهای دیگری که الآن در بحث قضیهٔ حقیقیه عرض می‌کنم.

عدم امکان نسخ در قضایای حقیقیه موقته

همان‌طور که اگر حکم مولا در قضایای خارجیه به موضوعی که اصلاً در خارج وجود ندارد تعلق بگیرد لغو خواهد بود، در قضایای حقیقیهٔ موقته مثل ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ﴾ هم همین‌طور است که چون موقّت است در حکم قضیهٔ خارجیه است؛ یعنی وقت این خواهد آمد و الآن هنوز دلوک نشده است، یک ساعت دیگر دلوک شمس خواهد شد. حالا چنین قضیه‌ای که الآن موضوع وجود خارجی ندارد؛ بلکه وجود ذهنی دارد ولی موقّت است و خواهد شد این در حکم قضیهٔ خارجیه است، آن‌وقت در چنین موردی مولا دو ساعت به ظهر بگوید: نماز ظهر بر شما واجب است، یک ساعت به ظهر بگوید: بنده وجوب نماز ظهر را از شما برداشتم، این لغو است. تو که می‌دانی یک ساعت دیگر این حکم را برمی‌داری چرا از اوّل آن را گفته‌ای؟! چه منظوری در بیان این حکم مورد نظرت بود؟! این مطلب هم راجع به مسئلهٔ لغویت که عرض شد.

امکان نسخ در قضایای حقیقیه

و اما قضیهٔ حقیقیه می‌ماند؛ ایشان مطلبی در قضیهٔ حقیقیه دارند که اگر ما بخواهیم آن قضیه را طرح کنیم، به مبانی خودمان برمی‌گردیم و چون بالأخره دو قسمت می‌شود، در اینجا جای سؤال می‌ماند. کلام ایشان به‌طور اجمال در قضیهٔ حقیقیه این است که در قضیهٔ حقیقیه چون حکم روی موضوع رفته است ـ نه موضوع خارجی بلکه روی صرف موضوع رفته است، حالا موضوع چه الآن باشد یا موضوعی که بعداً بیاید یا موضوعی که اصلاً نیاید ـ اشکال ندارد که مولا حکمی را بیان کند که موضوع آن بالفعل نباشد، لغویت هم حاصل نمی‌شود چون موضوع آن موضوع ذهنی است و موضوع خارجی نیست، [مثلاً مولا این‌طور می‌گوید]: «إذا وُجدَ یَتعلق عَلیه هذا الحکم»، «إذا تَحَقَّقَ یَتَعلَّق عَلیه هذا الحکم» و «إذا وُجدَ فی الخارج یَتَرتّب عَلیه هذا الحکم». پس این موضوع در اینجا موضوع فردی می‌شود، موضوع ذهنی می‌شود و نسخ در موضوع ذهنی اشکال ندارد.

این کلام مرحوم نائینی بود که به‌اختصار عرض کردم و چون این کلام دارای خصوصیات و تفاسیری است که با مبانی ما که تعلّق احکام بر اساس تحقق ظرف است و تحقق ظرف بالنسبه به هر فردی فرق می‌کند، ارتباط پیدا می‌کند، برای جلسهٔ آینده بماند.

أللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد